

تقابل زبان شناختی عناصر صوری و محتوائی در سبک خواجو

از مهرانگیز نوبهار

دانشگاه آزاد اسلامی - تهران



از دیدگاه زبان‌شناسی هر یک از عناصر معنایی زبان بطور دقیق دارای یک عنصر متناظر لفظی در قالب کلام می‌باشد. کوچکترین واحد صوری که فقط حامل یک معنا باشد عنصری را در زبان تشکیل می‌دهد که آن را واژک یا (Morpheme) می‌نامند. اصولاً هر واژک یک واحد زبانی است که از یک فرم لفظی و یک جوهر معنایی برخوردار می‌باشد. اینجانب در سروده‌های خواجو به بررسی تقابلی بین صورت و معنای واژک‌های موجود پرداخته و از این رهگذر به ویژگی سبکی بسیار قابل توجهی دست یافته‌ام که می‌تواند معنای پدیداری و قدرت ایجازگری شاعر را به خوبی آشکار سازد.

در سروده‌های خواجو شمار زیادی عناصر معنایی موجود است که به سهولت، استنباط، فهمیده و تعبیر می‌شوند در حالی که در لفظ اشعار او خوانده، شنیده و یا دیده نمی‌شوند. در واقع ویژگی مورد نظر و جالب توجه در سبک سروده‌های او این است که نابرابری چشمگیر و هنرمندانه‌ای بین شمار صورت‌های لفظی واژک‌ها و معنایی متناظر مربوط به آنها وجود دارد و این نابرابری به قدری زیاد است که با صراحت می‌توان ادعان داشت که خواجو شمار زیادی از جنبه‌های صوری واژک‌ها را از رو

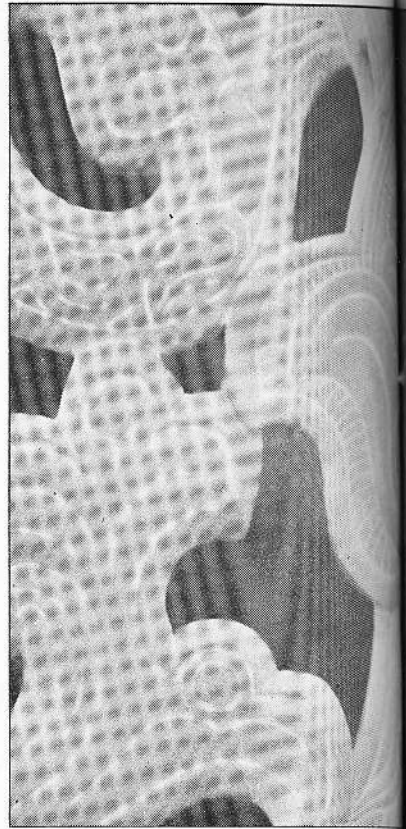
ساخت جمله یا از لفظ اشعار خود حذف کرده در حالی که بطور بسیار ماهرانه و ادیبانه‌ای توانسته است معانی آنها را نگاه دارد و به پیشگاه خواننده نکته‌سنج عرضه دارد، تحسین و شگفتی او را برانگیزد و تأثیر هنر شاعری خود را از این طریق تقویت کرده و نفوذ کلام خود را ژرفا ببخشد.

بحث بر سر این عناصر معنایی در سروده‌های خواجو، که شاعر با تکنیک موفق و هنر ادیبانه خود معادل‌های لفظی آنها را حذف کرده است غیر از مفاهیمی است که در صناعات ادبی تحت عنوان کنایه، استعاره، ایهام و یامجاز و نظایر آن از آنها یاد می‌گردد. در حقیقت در اشعار خواجو اینگونه مفاهیم از دیدگاه صناعات ادبی درخور بحثی دیگر است و زمینه‌سدها مقاله گسترده و جامع. ولی آنچه که در این گفتار مورد نظر است صرفاً پرداختن به جنبه‌های دستوری عناصر معنایی موجود در ژرفساخت اشعار خواجو است که قرینه‌های لفظی آنها از صورت لفظی شعر حذف شده و شاعر، با موفقیت کامل توانسته است مفاهیم آنها را در شعر خود نگاه دارد و آنچه را که دقیقاً ایجاز کلام خوانده می‌شود در این راستا به نحو احسن به کار گیرد.

حذف صورت لفظی واژک‌ها از رو ساخت جمله فرایندی است که در زبان‌شناسی تحت عنوان کُتار حذف (deletion transformation) نامیده می‌شود. فرایند «حذف» یک اصل کلی در زبان‌شناسی است که بوسیله سخنگویان تمام زبانهای دنیا به گونه‌های مختلف، چه در گفتار و چه در نوشتار به کار برده می‌شود، اما شعرا از این فرایند عام، کاربردهای ویژه، هنرمندانه و بدیعی را در اشعار خود اعمال می‌دارند که ویژگی سبکی خاصی را در اشعار آنها متجلی می‌سازد و قدرت تأثیر بخشی و ستایش برانگیزی گونه‌های شعری آنها را به حد وافر افزایش می‌دهد.

بطور کلی فرایند حذف در زبان‌شناسی قاعده‌ای دارد و آن این است که می‌توان عنصری را از رو ساخت جمله زایل کرد بدون اینکه لطمه‌ای به مفهوم و معنای پیام جمله وارد آید. شعرا نیز می‌توانند با آزادی عملی که غالباً برای خود در به کارگیری فرم‌های زبانی و تغییر واژگانی روا می‌دانند از این ویژگی به نحو مطلوب استفاده کنند.

فراوانی این پدیده سبکی در کلام خواجو و تنوع انواع واژک‌های حذفی به قدری زیاد است که ویژگی عمده و شاخصی را در سبک سروده‌های او به وجود می‌آورد و



قابل ملاحظه این دیده می شود و آن در صورتی است که تشبیهی از نوع تشبیهات مرکب به کمک یکی از ادات تشبیه به کار گرفته می شود. مثلاً، جمله مستقل و پایه کلام است و مشبیه به عبارتی است که قسمتی از آن از رو ساخت پیام حذف می شود. این قسمت ممکن است از یک یا چند واژگ درست شده باشد. قرینه ای که در این تشبیهات برای بازسازی عنصر حذفی داریم غالباً فعل جمله است و از فحوای آن می توان مورد حذفی را پیش بینی کرد و به معنای واژگ های حذف شده پی برد. به عنوان نمونه بیتی را مورد بررسی قرار می دهیم:

چنان به چشمه نوش تو آرزومندم

که راه بادیه مستقیان به آب زلال
در این بیت مفهوم دو پیام به یکدیگر تشبیه شده است. آن دو پیام عبارتند از: «به چشمه نوش تو آرزومندم» و «مستقیان به آب زلال». [آرزومندند] عبارت اول مشبیه و عبارت دوم مشبیه به است که گزاره آن یعنی «آرزومندند» از رو ساخت کلام محذوف است و به قرینه گزاره جمله اول می تواند استنباط شود.

در اغلب تشبیهات مرکب غالباً متمم هائی که حروف متمم ساز آن ها همان ادات تشبیه است، حذف می شوند در این صورت نیز با توجه به فعل جمله اصلی (یعنی مشبیه)، مورد حذفی قابل پیش بینی و بازسازی است. نمونه هائی از این قبیل موارد حذفی را در زیر می آوریم:

گرازان گریزان ز ستم سهندت

چو در بیشه از جنگ ضیفم ثعالب
یعنی:

گرازان ز ستم سمنندت گریزانند

چون [گریزان بودن] ثعالب از جنگ ضیفم
مثالهای دیگر:

عقل مستظهر به رأی صائبش

همچو بوالقاسم به فتح بوتراب
«همچو [مستظهر بودن] بوالقاسم به فتح بوتراب»،

عقل مستظهر است به رأی صائبش

برجیس اگر عتاب تو بروی کشد کمان
بیرون جهد ز سهم، چو تیر از کمان چرخ

«بیرون جهد ز سهم چو [بیرون جهیدن] تیر از کمان
چرخ».

این تن خاکی ز چشم افتاده چون لنگر در آب

این تن خاکی ز چشم افتاده چون [افتادن] لنگر در
آب.

۲- حذف یک هجای مشترک در محل اتصال ضمائر

متصل:

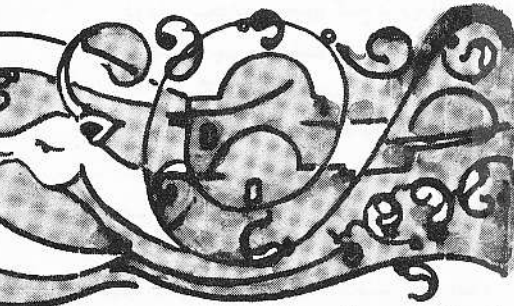
ضمایر شخصی مفرد و متصل در فارسی عبارتند از (ت م)، (ت ت)، (ش ش). یعنی صورت اصلی آن ها شامل یک مصوت (ت) و یک صامت است، هنگامی که این ضمائر به واژه های مختوم به مصوت بلندی متصل می شوند بین مصوت پایانی کلمه پایه و مصوت آغازین این ضمائر، بنا بر اصل تناظر مصوتها، یک صامت (ی=ی) افزوده می شود مثلاً «عموت م» به صورت «عمویم» و «جا-ش» به صورت «جایش» در می آید. در کاربرد خواجوتنه تنها صامت افزوده نمی شود بلکه مصوت آغازین ضمیر نیز حذف می گردد و در حقیقت یک واحد هجائی در محل اتصال ضمائر متصل به کلمات مختوم به مصوت، حذف می شود و به صورت کاربرد محاوره ای امروز در می آید، مثلاً:

هوا-ش — هوا(ی)-ش — هواش [با
حذف هجای :ا]

آهو-ش — آهو(ی)-ش — آهوش [با
حذف هجای :ا]

به نمونه هائی از این کاربردها در شعر خواجوتوجه
بفرمائید:

بیا که جات کنم بر کنار مردم چشم
زیادتم چه دهی انتظار مردم چشم
زرو به بازی چشم چو آهوش
دلیم چون آهوی وحشی رسیده ست



رفت آن همای گلشن شاهی و در هواش
کوبال و پرکزین قفس خاک بر برم
کارما بی قد زیبات نمی آید راست
راستی را چه بلائی ست که کارت بلاست
برقد کبریاش جهان قرطه ای برید
کان را برون زاطلس چرخ آستر نیافت
خواجواز عشق تو چون از سرهستی بگذشت
به وفات آمد و بر خاک درت کرد وفات
دی طبیبم دید و دردم را دوا ننوشت و گفت
خون دل می خور که این ساعت نمی یابم دوات
بالای بلندت که از او کار تو بلاست
بالاش نگویم که بالای دل و دین است

همین امر موجب شد که اینجانب به جای بررسی چندین مورد از خاصه های دستوری سبک خواجو (که قبلاً گردآوری کرده و طبقه بندی نموده بودم) مقاله خود را صرفاً به همین یک ویژگی اختصاص دهم.

در بررسی دیوان اشعار خواجو به موارد بسیار متنوع از فرایند حذف دست یافتیم که حداقل ۹ مورد آن را در این مقاله مطرح می نمایم. قابل ذکر است که بسامد و فراوانی برخی از این گونه ها، بشمار و مکرر است بطوری که نمی توان تمام مثال های مربوطه به آن را در محدوده این مقاله گنجاناند و فقط به آوردن نمونه های محدودی بسنده کرده ام. البته ناگفته نماند که برخی از این موارد از دیدگاه صنعتی عنوان خاصی دارند ولی آنچه که در این بررسی مورد عنایت قرار داده شده صرفاً جایگاه دستوری آن ها در ارتباط با سبک خواجو می باشد.

اینک به بررسی تک تک فرایندهای حذفی که در شعر خواجو به کار برده شده است می پردازیم:

۱- حذف در تشبیهات مرکب

بطور کلی تشبیه مرکب تشبیهی است که در آن مفهوم کلی دو پیام به یکدیگر تشبیه می شود نه مفهوم دو واژه. در شعر خواجو یک نوع ویژه از حذف با فراوانی نسبتاً



تأمل در برخی از ابیات نشان می دهد که حذف هجای مذکور به ضرورت های شعری مربوط نمی شود بلکه یکی از ساخت های پایدار کلام خواجوست. به عنوان مثال بیت:

«بالای بلندت که از او کارتوبالا است

می توانست به صورت «بالای... بالا نگویمش که بالای دل و دین است» سروده شود ولی ظاهراً شاعر اصراری به کاربرد ضمیر یا مصوت آن نداشته و تمایل او به کاربرد ضمیر بدون مصوت بیشتر بوده است.

۳- حذف «ی» مصدری

حاصل مصدر به شیوه های گوناگون ساخته می شود. یکی از ساخت های پرکاربرد حاصل مصدر از ترکیب صفت با «ی» حاصل می شود مثلاً «ویران» به صورت «ویرانی» و «خشک» به صورت «خشکی» در می آید. در شعر خواجو «ی» مصدری در غالب موارد از کلمه حذف می شود ولی مفهوم اسمی در کلمه باقی میماند به مثال هائی در این زمینه توجه بفرمائید:

کاورد بهر تهنیت صحت وزیر

روحانیان عالم جان را به میهمان
کشتی بر خشک می رانیم در دریای عشق
وین تن خاکی ز چشم افتاده چون لنگر در آب
وردلم در چین زلفش بس غریب افتاده است
در دلم نبود غمش چون گنج در ویران غریب
خواجواز چشمه نوشت چه حکایت گوید

همه گویند سخن بین که چه شیرین دارد
۴- حذف مضاف و آوردن مضاف الیه در مفهوم آن:

بطور کلی خواجواز پدیده حذف در ترکیب های اضافی برای زیبایی و ابهام بخشیدن به کلام خود سودجسته است. حذف مضاف و آوردن مضاف الیه به مفهوم آن در کلام دیگر بزرگان ادب نیز وجود دارد و در صناعات نیز تحت عنوان «استعاره مصرحه» خوانده می شود ولی آنچه که مورد توجه ماست فراوانی این کاربرد است که به یکی از ویژگی های عمده سبک کلام خواجو مبدل شده. فراوانی این پدیده در شعر خواجو باعث شده است که تعداد بشمارای از کلمات یعنی (مضاف الیه ها) مفهوم اصلی خود را از دست هشته و در مفهوم واژه های دیگری یعنی (مضاف ها) به کار می روند و در حقیقت بطور قراردادی، تعداد بشمارای مضاف الیه در مفهوم مضاف در شعر خواجو داریم که در اضافات تشبیهی با یکدیگر در ارتباط بوده اند. به عنوان مثال کاربرد «یادام» در مفهوم قراردادی «چشم» و «عقرب» در مفهوم «حلقه زلف» و صدها نمونه دیگر که گاهی

حتی بیش از پنج مورد آن در یک بیت به کار رفته است. به نمونه هائی در این زمینه توجه بفرمائید:
در غنچه اش تیسیم و در سنبلش فریب
در لاله اش لطافت و در سرگمش خممار
جعدش بنفشه نکهت و خطش بنفشه فام
ماهش بنفشه زیور و سرورش بنفشه بار
من که از پسته و بادام تودورم باری
دست بیگانه بدان سبب زرخدان مگذار
عاقبت از شکرت شور برآرم روزی
گر چه از قند تو همچون مگس می رانند
ای به ناوک زده چشم تو بیک اندازان را
کشته افعی تو در حلقه فسون سازان را
چون مه مهربان من تاب دهد نغوله را
در خم عقربش نگر زهره شب نقاب را
برمه از سنبل پر چین تو پر چین برگرفت

چه خطا رفت که ابروی کزت چین بگیرد
همه آن باده که ساقی سخای تودهد
سایلان را ز عقیق طرب افزا موسم
یادآوری: البته کاربرد مضاف و حذف مضاف الیه نیز در شعر خواجو مرسوم است ولی چون از نظر بسامد، قابل توجه نیست از ذکر آن خودداری شده است. این نوع حذف نیز از نظر صناعی همان «استعاره مصرحه» است ولی از نظر دستوری بحث جداگانه ای دارد.
۵- حذف موصوف و آوردن صفت در مفهوم آن:
بطور کلی حذف موصوف و آوردن صفت در مفهوم آن از ویژگیهای پر کاربرد زبان فارسی است که در دستورها تحت عنوان «صفات جانشین اسم» و در صناعات تحت عنوان «استعاره تبعیه» خوانده می شود.
در کلام خواجو اینگونه حذف را در مورد موصوفها می بینیم که صفات مربوط به آنها به علت کثرت

کاربرد، مفهوم ثابت و لایتغیری یافته و مفهوم صفتی خود را از دست داده است به عنوان مثال «بادپای» که یک صفت می باشد در مفهوم «اسب تندرو» و «درست» در مفهوم «مسکوک تمام عیار» به کار می رود که مفهوم اصلی آن «تمام عیار» است نه سگه. به مثال هائی در این زمینه توجه بفرمائید.

بادپای دیده را بر قطره افکنند چو میغ
و آمدم بیرون دوا سپه از حدود آن دیار
رفت آن شد که تیزبیش را
بُود اطراف بوستان اطراق
درست مغربی آفتاب را مانند
که نیم روز بدو گرم می شود بازار
بادپای سرکش گیتی نوردت در مصاف
فله کھسار را با خاک یکسان یافته
۶- حذف فعل در جمله واره پایه به قرینه مفهوم کلی
کلام:

وجود حرف ربط وابستگی «که» و «اگر»، عمدتاً نشانگر وابستگی جمله ای به جمله دیگر است به عنوان مثال در جمله «کدام دل که گرفتار و پای بند توست» وجود «که» نشانگر مرکب بودن جمله است و اگر «که» حذف شود جمله ساده ای به صورت زیر خواهیم داشت:
«کدام دل گرفتار و پای بند توست؟» «که» موجود، از عبارت «کدام دل» یک پیام می سازد که پایه جمله مرکب موجود می شود و جمله مرکب موجود را به دو بخش: جمله واره پایه و جمله واره پیرو تقسیم می کند که در آن، فعل جمله واره پایه باتوجه به مفهوم کلی جمله قابل پیش بینی است و در صورت بازسازی، جمله مرکب زیر را خواهیم داشت:

کدام دل [است] که گرفتار و پای بند توست؟

به نمونه های دیگری در این زمینه توجه بفرمائید:

اگر نشان تو جویم کدام صبر و قرار؟ — اگر نشان
تو جویم صبر و قرار کدام [است]

اگر حدیث تو گویم کدام طاقت و هوش — اگر
حدیث تو گویم طاقت و هوش کدام [است]

کدام دل که گرفتار و پای بند توست — کدام
دل [است] که گرفتار و پای بند توست

کدام صید که در آرزوی بند توست — کدام
صید [است] که در آرزوی بند توست

۷- حذف فعل سوگندی در جمله واره پایه به قرینه
مفهوم جمله واره پیرو:

در زبان فارسی جمله های سوگندی غالباً بدون فعل به کار می روند مانند «ترا به خدا» و «به جان تو» که به ترتیب «واژک های» «قسم می دهم» و «قسم می خورم» از رو ساخت کلام حذف شده. این پدیده که در اثر

کثرت توالی و تکرار، در صناعات تحت عنوان نوعی اطناب مطرح می شود، گاهی زنجیره ای از پیام های بدون فعل بوجود می آورد و حذف فعل آنها در حقیقت نوعی اینجا در اطناب است. ویژگی مذکور در شعر خواجه بسیار چشمگیر و فراوان است بطوری که فی المثل در پنجاه و پنج بیت متوالی از یک قصیده، پیام های متعدد سوگندی با فعل محذوف می بینیم و مفهوم جمله پیرو که در پایان این زنجیره بدون فعل می آید قرینه ای برای پیش بینی نوع و تعداد افعال حذف شده می باشد. در این زمینه به چند بیت از یک قصیده اکتفا می کنیم که می تواند نمونه ای برای چگونگی این کاربرد باشد:

به نزهت چمن بوستانسرای هندی
که طایر است از آن روضه جعفر طیار
به ساز برده دل در مجالس ارواح
به سوز مجمر جان در سرادق انوار
بدان زمان که بود انقطاع دور زمان
بدان سحر که بود بامداد روز شمار
به سبزه لب جوی و به خنده رخ گل
به سایه سر سرو و به گونه گلنار
به تاب سینه پروانه و آب دیده شمع
ببنانگ مرغ صراحی و جام نوشگوار
بباد خلق تو یعنی نسیم عنبر بیز
به تاب قهر تو یعنی سموم آتشبار
به اشک چشم گهربار ابرو نکبت باغ
به سوز ناله شبگیر و کبک و نغمه سار
که بعد از این به دل آزاری و نغمه من
قهیل که دست بر آرزو زمانه غدار
۸- حذف فعل دعا به قرینه جمله دعائی مقدم:

روال شعر پرداز در قصیده های خواجه، ویژه در مدحیات، روای ثابت و پایدار می باشد بدین معنی که اینگونه قصاید عمدتاً با شبه جمله ندا آغاز می شوند سپس جمله های فراوانی را با افعال محذوف (خواه ربطی یا فعل تام) در خلال قصیده می بینیم. در بیت های نزدیک به پایان قصیده غالباً جمله ای با فعل دعا آورده می شود که در بیت های باقیمانده، تمام افعال دعا به قرینه آن جمله، حذف می شود و اگر آن جمله دعا نباشد قرینه ای برای دعائی بودن افعال دعای محذوف نخواهیم داشت. این یک روند ثابت در اکثر قصاید خواجه است. به عنوان مثال به چند بیت از پایان یک قصیده برای نمایاندن روند حذف افعال دعا بسنده می کنیم:

روز میمون توفرخ باد و حالت روزبه
بخت فیروزت مبشر باد و اقبال بشیر
برخواقین فلک طبع قضا حکمت مُطاع
بر تقادیر زمان رأی قدر قدرت قدیر

سده بوس بارگاہت هم وضع وهم شریف
خاکروب آستانت هم صغیر وهم کبیر
مطربت ناهید و چون ناهید در مجلس هزار
خاطرت خورشید و چون خورشید در عالم خطیر

۹- حذف افعال تام یا ربطی خبری به قرینه فحوای
کلام:

در شعر خواجه بیشترین تکرار و فراوانی فرایند حذف به افعال ربطی در وجه خبری مربوط می باشد، بطوری که گاه در سرتاسر یک قصیده یا غزل، تمام افعال ربطی یا تام محذوف می باشند به ابیاتی چند از یک قصیده اشاره می کنیم:

ای به صورت چو صد هزار نگار
خجل از صورت تو نقش نگار
در هوای تو آسمان ثابت
در فضای تو اختران سیار
از ارم موقوف ترا ساحت
وز ثوابت در ترا مسمار
با طیورت فرشته در پرواز
یا وحوش ستاره در رفتار
به زبان صدالب بامت
با مقیمان سدره در گفتار
ماه منجوقت آفتاب فروغ
سطح ایوانت آسمان کردار

* * *

نتیجه: تعمق در شعر خواجه و بررسی موارد یاد شده، این نتیجه را به دست می دهد که در شعر خواجه عناصر رو ساختی کلام، کمتر از عناصر معنایی و ژرف ساختی می باشد و بطور کلی خواجه شاعری است اینجا گر که اشعار او از کوتاهی لفظ و بلندای معنا برخوردار می باشد. او پیام های فاخر و استعاره های زیبا و تابلوهای عالی از صحنه های شگفت آور احساس عاطفی را با هنرمندی تمام ترسیم نموده و با صور خیال و واج آرائی ها و قالب های ابداعی توانسته است پایگاه معتبر و قابل توجهی را در میان بزرگان شعر و ادب فارسی برای خود تدارک ببیند.

از بررسی فرایند حذف در شعر او این نتیجه حاصل شد که او معانی را چنان در خدمت شعر می گیرد که بدون کاربرد لفظ که معنای مورد نظر مستفاد می گردد و همواره اوج معنای عناصر شعری در شعر او بیش از حد طول لفظ و ادای کلمات و ظهور آنها بر سباهی نوشتار می باشد. برآستی که او شاعری است اعجازگر، ایجازگر و معنا پرداز.

پایان